

**روزنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی**

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: منصور مظفری  
تهران: خیابان شهید مطهری، ابتدای قائم مقام فرهانی (به سمت هفت تیر)  
کوجه ۲۶ پلاک ۱۰ طبقه اول واحد یک  
امور آگهی‌ها ۷۷۸۲ ۸۱۹ ۰۹۱۲  
تلفن: ۸ - ۸۸۳۲۱۲۹۷ - ۸۸۳۲۱۲۹۹  
چاپ: روز تاب - جاده مخصوص - تلفن: ۷-۰۷۶۵۸۰۴۴۴  
توزیع: نشر گستر امروز - تلفن: ۹۶۸۶۱۹۳۳  
توصیه می‌شود: بررسی آگهی‌ها تحقیق لازم صورت گیرد  
مقالات و نوشتارهای ارسالی به روزنامه افتخاری بوده و در صورت عدم چاپ مسترد نمی‌گردد

■ اذان ظهر ۱۲:۰۰  
■ اذان مغرب ۱۷:۱۳  
■ اذان صبح فردا ۵:۲۸  
■ طلوع آفتاب فردا ۷:۰۸  
■ نشانی الکترونیکی روزنامه:  
**aftab.yz@gmail.com**  
توصیه می‌شود: بررسی آگهی‌ها تحقیق لازم صورت گیرد  
مقالات و نوشتارهای ارسالی به روزنامه افتخاری بوده و در صورت عدم چاپ مسترد نمی‌گردد

**آفتاب**

**خط و نشان احمدی نژادها برای اصولگرایی**

**کینه بستی!**

**چهره‌های بر تپ: اصلاحات رذیلت‌محلی می‌شوند!**

**هک اینستگرام خبیبی جوان؛ اولین هشدار!**

**پدیده‌ها**

**پدیده‌ها**

**پدیده‌ها**

**آفتاب**

**ادامه تلاش اصولگرایان برای خنثی کردن یک صاحب‌ماده!**

**لاف بابک!**

**حضررت علی (ع): گذشت با قدرت و توانایی سپهری است از عذاب خدای سبحان.**

سامانه پیامک آفتاب یزد: ۳۰۰۱۳۱۴۲۷

خطاب می‌کرد، مردم هم به او خیلی پول دادن. چند دقیقه پیش از اینجا رفت، وقت رفتن از من تقاضا کرد، مواظب شما باشم. پیرمرد: دستش را با تاسف به پشت دستش زد و گفت: دریغ از غفلت بعضی‌ها. از غفلت و خواب ما سوا استفاده می‌کنن، بیداری خوب چیزیه!

پیرمرد این جمله را گفت و به راهش ادامه داد.

با رفتن پیرمرد به محسن آقا دوستم گفت: این اتفاق تازه به من خیلی چیزها یاد داد، مثلاً فهمیدم: مردمان ساده توی این دنیای بزرگ بسیارند و آدم‌های مهربون هم فراوانند بعضی‌ها از سادگی و محبت آدم‌ها سوا استفاده می‌کنن. این کارها باعث می‌شه کم کم اطمینان و محبت انسان‌ها نسبت به هم، ضعیف بشه و آدم‌ها به حرکات و اعمال یکدیگر شک کنن.

محسن آقا گفت: به عمل و کار مردم باید احترام قائل بشیم. چیزی که واضح و آشکار اینکه آن مرد آشفته مو، نیاز به پول داشت و نقشه‌اش را آن طور که می‌خواست پیاده کرد. از کجا معلومه اون پیرمرد هم حرف درستی زده باشه؟! واقعا اون پیرمرد، نگهبان ترمینال بوده؟!

دیدم دوستم محسن آقا، بهتر از من فکر می‌کند و کار دارد به جاهای باریک می‌کشد و نیاز دارد که بحث در یک میزگرد (مرد شناسی) و سمینار (جامعه‌شناسی) مطرح بشود!

گفتم: محسن آقا دست درد نکند در آینده مسئله را با فامیل و آشنا مطرح می‌کنیم تا به یک نتیجه خوب و قانع کننده برسیم، حالا برویم بازار تا دیرمان نشده.

از دیدن و قیمت گرفتن ماشین در آن بازار بزرگ بیبقی، فارغ شدید. محسن آقا گفت: با یک ناهار دیزی موافقی یا نه؟ گفتم: از این بهتر نمی‌شود.

محسن آقا مرا به یک قهوه خانه که در آنجا دیزی و چای و قلیان بود برد، جمعیت قهوه‌خانه مشغول خوردن آبگوشت بودند و عده‌ای به نوشیدن چای و کشیدن قلیان مشغول بودند.

در گوشه‌ای از قهوه‌خانه، یک میز خالی و دو تا چهارپایه دیدیم رفتم آنجا نشستم. دوستم محسن آقا به شاگرد قهوه‌چی دستم تا آبگوشت با کمی پیاز و ترشی سفارش داد. من به جمعیت، قهوه‌خانه و نقاشی‌های قهوه‌خانه نگاه می‌کردم و منتظر بودیم شاگرد قهوه‌چی، آبگوشت ما را بیاورد.

اتفاق صدایی مرا دوباره به یاد آن حادثه آشفته مو از عابران انداخت. صدای قهوه‌چی بود که به مردی در بین مشتری‌های قهوه‌خانه می‌گفت: خب شاپور آقا، مثل اینکه کار و کاسبی این روزها رویه‌راهه؟ امروز سرر چه اشخاصی را شیره مالیدی؟!

آن مرد آشفته مو گفت: ای عموجون! روزی‌مون دست خداست، امروز از مردم چیزی‌زیادی نگرفتم، اما بد نبوده. در حال کاسبی گاهی رونق داره و گاهی کساده و ادامه داد: بهونه کاسبی امروز پیرمردی بود که پای دیوار به ساختمون، خوابیده بود. خواب اون سنگین بود و من امروز نقش پسر اونو بازی کردم و از مردم مهربون برای مداوای او، پول گرفتم. کاسبی امروز صبح خیلی هیجان داشت، آخه یکی دادم منو و پیرمرد را می‌پایید.



**داستان**

**کدایی به روش پلنتیک**

**افرهاده گورکین**

آن روز من و دوستم با هم قرار گذاشته بودیم در یکی از میدان‌های شهر یکدیگر را ببینیم، من یک ساعت زودتر با اتوبوس شهری به مقصد و محل ملاقات رسیده بودم، چاره‌ای نداشتم جز اینکه عرض و طول محل ملاقات را دهها بار زیر پا بگذارم و با قدم زدن در همان حوالی، وقت را تلف کنم.

همان طور که طول و عرض پیاده‌رو را طی می‌کردم و بالا و پایین می‌رفتم، ما منظره‌های روبه‌رو شدیم، کنار پیاده‌رو، پای دیوار یک ساختمان بزرگ دولتی یک نفر خوابیده بود، شمردی قهوه‌ای رنگ رویش کشیده شده بود. ولی پاهای برهنه و چرکین و سر و کله بی‌سوی او دیده می‌شد، معلوم بود مردی بی‌کس و کار و خسته و آدم غریبی است که پای دیوار آن ساختمان را برای ساعتی استراحت، انتخاب کرده است. البته این حس من بود، شما هم اگر جای من بودید همین حس را می‌زدید و فکر و خیال دیگری نمی‌کردید.

تا گه‌ان در پیاده‌رو، مردی که موهای آشفته و درهم و برهمی داشت و پیراهنی بی‌استین پوشیده بود و کمربند شلوار وصله‌دارش هم از طناب بود ظاهر شد و به طرف آن مرد خوابیده رفت.

اول یک بازرسی چند ثانیه‌ای از آن مرد خوابیده را انجام داد و بعد به طرف من حرکت کرد و با دادن یک سلام بلند بالا-لا من پرسید: آقای عزیز، این طرف‌ها بیمارستان سراغ نداری؟ و منتظر پاسخ من نشد و دستش را به طرف عابران دراز کرد و تقاضای کمک کرد. خانوما- آقایون، مریضی بد چیزی است، به من نه!

به پدر پیرم که کنار دیوار، داره از حال میره، رحم کنید. ما گدا نیستیم از شهرستان اومدیم، پولمون تموم شده، پول خرج بیمارستان هم نداریم. خرج دیو و درمون پدرم را نداریم. به ما کمک کنید.

مرد گروه گروه در رفت و آمد بودند و آن مرد آشفته مو و پریشان حال مرتباً از این و آن پول می‌گرفت.

من این صحنه و حادثه را زیر نظر داشتم و دیگر وقت و ساعت از یادم رفته بود. آن مرد آشفته مو، مشغول شمردن پولهایی بود که از عابران گرفته بود، آن مرد وقتی پولهای اسکناس و خرده‌ها را در جیب شلوار وصله‌دارش گذاشت و با جعبه دوباره اسکناس‌ها را از جیبش درآورد و تروی دستمال چهارخانه‌ای قرار داد و دستمال را پیچید و به طرفم آمد و پرسید: آقای عزیز این طرف‌ها بیمارستان سراغ نداری؟!

منتظر پاسخ من نشد و با گفتن عبارتی دیگر، از جدول خیابان به وسط سواره‌رو پرید و سوار یک تاکسی شد و رفت. آن مرد موقع رفتن این عبارات را تحویل داده بود: آقای عزیز، لطفا مواظب پدر پیرم باشین، من رفتم یک بیمارستان پیدا کنم و بیام پدرم را ببرم بخوابونم.

با شنیدن این حرف گیج و منگ شدم، با خودم گفتم: خدایا از این حادثه، چیزی سردر نمی‌آورم. در این فکر و خیال بودم که دوستم محسن آقا را کنار خود دیدم. بعد از سلام دادن و عذرخواهی کردن به من گفت: امروز می‌رویم بازار یک ماشین خوب برایت انتخاب می‌کنیم. بعد نگاهی به ساعتش کرد و گفت: حالا ساعت ۱۰ صبح است، ما تا ساعت یک ظهر از کارمان فارغ می‌شویم.

در همان لحظه که ما با هم درحال صحبت بودیم. پیرمردی که در کنار دیوار خوابیده بود، تکانه به خودش داد و شمد قهوه‌ای رنگ را از رویش برداشت و بیدار شد و نشست و به ما نگاه کرد.

من فوری دست محسن آقا را گرفتم و با هم به سوی آن پیرمرد رفتم، گفتم: سلام پدر! پیرمرد، کمی به من و دوستم محسن آقا نگاه کرد و آرام گفت: سلام آقایون. امری دارین، در خدمت آماده‌ام.

من از شما چیزی نمی‌خواهم. من خیلی خسته بودم. شب تا صبح، کار نگهبانی ترمینال اتوبوس شهری به عهده منه. صبح زود اومدم پای این دیوار این ساختمون دولتی خوابیدم و حالا هم بیدار شدم. پیرمرد این را گفت و شمدش را برداشت و با ما خداحافظی کرد و به راه افتاد تا برود. گفتم: پدر، به قدری صبر کن عرضی دارم، گفت: بفرما سراپا گوشم، بگو! گفتم: یک نفر که خودشو پسر شما معرفی کرده بود به چند دقیقه پیش در همین پیاده‌رو به نام شما از مردم پول گرفته، او شمارو پدر بر تنش حس کند.



چین و آمریکا بالاترین تولیدکننده آلاینده در جهان

**دین‌تو**

**قانون گریزی کش دار**

امیر حسین زاکری | روزنامه‌نگار

بند یک: اصولاً انگیزه برخی تجمعات اعتراضی فقط شوق کشتی نبروهای سیاسی نیست گاهی برای طلب معوقه است مثل تجمع جلوی یک موسسه مالی غیر مجاز که پول مردم را می توان گفت مثل ۱۷۰۰ تن سیب زمینی امحا می کنند یا تجمع عده ای بازنشسته یا فرهنگی به خاطر عدم دریافت حقوق یا مزایای معوقه، در واقع حق و حقوق آنها هم امحا شده است. یا اخیراً تجمع مردم سهامدار و طلبکار در مقابل رستوران... متعلق به ... جهت دریافت طلب خود که به نوعی امحا شده است. جالب‌تر اینکه برخی از مردم طلبکار و مالباخته حتی لطف و تشک خود را هم به در این مکان بدفهمی و نفهمی دو نسل است.

این پدر و مادر هستند که باید با هوشیاری پل‌های ارتباطی متعددی به روی شکاف‌های ایجاد شده در روابطشان با فرزندان برزند. آن‌ها باید فرزندان را ببینند و به شخصیت و توانمندی‌های او توجه کنند، باید او را تایید و تحسین کنند، همه این برخورد‌ها باعث می‌شود پیوند عاطفی نوبنی بین فرزندان و پدر و مادر شکل گرفته و یا مستحکم شود.

و صحیح خود حرکت می‌کرده است و این مردم بودند که با ایجاد کمپین، متفاوت عمل کرده در آخر هم رویشان کم شد. رشد قیمت چند برابری خودروهای داخلی در این چند سال سیاستی کاملاً درست و بجا بوده است. زیرا در کشوری که هر چیزی که گران‌تر است حتماً بهتر است، برای بالا بردن کیفیت خودرو باید قیمتش را برد بالا. حتی برخی بر این باورند که ماشین ماشتی بلند را قیمتش بلند کرده‌اند والا اگر قیمتش کوتاه بود دیگر فرقی با وانت نداشت و به همین خاطر است که بازار ویژه خندوانه، خودروی صد و پنجاه میلیون تومانی است و هیچ نامی از خودرو برده نمی‌شود چون آن چیزی که باعث ترغیب و تطمیع مردم می‌شود صد و پنجاه میلیون تومان بودن آن خودرو است نه نام آن. برخی از دانشمندان پیش‌بینی کرده‌اند که تا چند سال دیگر اسم خودروها کاملاً کنار گذاشته شده و فقط از قیمت خودروها برای نامگذاری آن استفاده می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که کیفیت خودرو نیز در بهترین حالت ممکنه قرار دارد پس اگر این خودروها کمی منفجر می‌شوند یا دو روز بعد از تحویل باید نصف خودرو را عوض کرد یا موتور آن صدای سرفه یک گراز در حین بلوغ سرماخورده را می‌دهد یا فرمان آن به جای چرخیدن گلی می‌شود می‌شود با خدمات پس از فروش آن مانند افسانه‌های اسطوره‌های سینه‌به‌سینه در بین مردم نقل شده و هیچ نشانه‌ای از واقعیت آن در جهان خارج دیده نمی‌شود، نمی‌توان گفت که ماشین کیفیتش پایین است بلکه تمام اینها موری انتزاعی هستند که به نوع نگاه مصرف‌کنندگان بستگی دارد. پس اگر نوع نگاه تغییر کند معلوم می‌شود که تمام اینها از محاسن خودروی داخلی است. به هر روی، طبق نظر کارشناسان آینده‌ای خوب در انتظار خودرو سازی ایران است زیرا هر زمان که خودرو سازی دچار مشکل شود، دولت با آغوش باز تمام سرمایه خود را در اختیارش می‌گذارد. پس دولت می‌تواند آینده‌ای بد داشته باشد اما خودرو سازی نه.

نتیجه: بنابراین آنچه گفته شد نظریه قیومیت خودرو سازان کشتار گریز یا تکیه بر پارامترهای فرامتنی در علم خودرو سازی می‌تواند در این عرصه راهکار درستی باشد که این امر در این نوشتار به وضوح قابل مشاهده بوده و بکشیم و قدم برداریم و قدم بگذاریم

**facebook**

**آن روز خواهد رسید**

پانصد تا هزار نفر "آدم" را به طرز فجیعی سلاخی و کشته اند، آن چنان که عکس های این قتل عام دسته جمعی را نمی توان از شدت شتاب به نوشته ها مشاهده کرد. دو روز از فاجعه گذشته است اما ندیدیم؛ کسی شمع روشن کند. دسته گل ها به جای ارسال شود. بی بی سی فارسی خودش را جر بدهد. و حتی کمتر شنیدیم صدایی که "آخ" گفته

**به ما مربوط است**

این که روحانی با نفت ۴۰ دلاری چه می‌کند، مهم است چون به نان‌مان مربوط است. اینکه احمدی‌نژاد با نفت ۱۴۰ دلار چه کرد، مهم است چون به شعورمان مربوط است؛ اما .....

**زندگی**

**مشکلات والدین و فرزندان**

سید افشین طباطبایی - محقق

بسیاری از پدر و مادرها به واسطه تعارضات درونی و مسائل روانی که شخصاً به آن دچار هستند یا مشکلات رفتاری یا عدم آگاهی، نمی‌توانند رابطه مطلوبی با فرزندان‌شان برقرار کنند، در نتیجه چون فرزندان هم محصول همان کانون اندیشه هستند اغلب دچار مشکلات و معضلاتی مشابه می‌شوند که همین‌ها به اختلافات و عمق شکاف دامن می‌زند. خیلی وقت‌ها خانواده به خاطر چنین اختلافات و شکاف‌های گسترده خطی نمی‌توانند دور هم غذا بخورند، گردش بروند یا حتی نمی‌توانند به مدت دو ساعت به راحتی با یکدیگر حرف بزنند. در بسیاری مواقع انحرافات اخلاقی، انحرافات اجتماعی و برخی معضلات دیگر نوجوانان و جوانان حاصل همین شکاف نسل‌ها و عمیق بودن فاصله بین پدر و مادر و فرزندان بوده است. مقصر اصلی در این میان پدر و مادرها هستند، زیرا فرزندان در دامان آن‌ها بزرگ می‌شوند. اگر زن و شوهر بداندند با فرزند خود چگونه رفتار کنند، قطعاً می‌توانند عمق و وسعت این شکاف را کم کنند.

پدر و مادری که مدام در حال تحقیر، مقایسه و سرزنش فرزندان‌شان بوده و مسئولیت کمتری به عهده آنها می‌سپارند، باعث می‌شود کودک

**طنز روز**

**در باره خودرو داخلی**

محمد حسین علیان - طنز نویس

**چکیده:** وضعیت وخیم خودروی داخل، شلایه فرازها و فرارهایی بود که وخامت اوضاع آن گاهاً موجب سکنه بازار خودرو می‌شده که با ولتاژ بالای وام به بقای خود باز می‌گشت. این مقاله بر آن است که عوامل ایجاد این سکنه را در خودروی داخلی واکاوی و در جهت درمان آن فرضیه‌هایی را با شیوه تحلیلی تجلیلی، خودروی داخلی را به طور سربایی سرپا کند و در آخر به پیش‌بینی در مورد روند آینده خودروی ملی می‌پردازد.

**پیشینه بحث:** در مباحث خودرو شناسی داخلی، درباره بهبود وضعیت خودرو و کاهش هزینه قیمت چیزی نیامده است ولی درباره مباحث جانبی و اجنبی مباحث مفصلی در نشست های علمی و عملی و کنگره‌ها و نشریات تخصصی آمده است که به نه به درد ما می‌خورد. نه به درد شما نه به درد خود خودرو.

**شرح مفردات:** خودرو: تا پیش از حضور دکتر سایمان سایپا به چیزی خودرو می‌گفتند که چرخ و موتور و غیره را داشته باشد ولی وی با برداشتن تدریجی اجزای آن در علم خودرو لوژی ثابت کرد که خودرو را به هر چیز فیزی که حرکت می‌کند و ترجیحاً سفید یخچالی است می‌توان گفت. تالیکنه پروفیسور آل‌فردو ایران - خودرو، گفت که لازم نیست راه برود بلکه همین که منفجر شود خودش یک حرکت است.

**داخلی:** برخی از ایده‌الیزتها همچون دکتر سیند سمند معتقد بودند که خودروی داخلی آن است که قطعاتش از کشوری وارد نشود. یعنی از یک کشور وارد نشود پس اگر از قطعات خودروهای پنج کشور استفاده شد خودروی صد درصد داخلی است. در مقابل دکتر کیان پیکان معتقد بود حسن نوسازی می‌تواند خودروی انگلیسی را داخلی کند. و در آخرین تعریف خودرویی که تمام قطعاتش از خارج آمده و فقط در داخل به هم پیچ می‌شود، باز داخلی است. مانند آن دکتر شهیر که در جواب این سوال علمی که: خودروی شما داخلی است؟ گفت: بله. من مکان دارم.

**طرح بحث و نظریه:** پس از بررسی متدهای علم خودرو سازی به این نتیجه می‌رسیم که خودرو سازی در سیر منطقی

حتی سرمای آخر پاییزی هم مانع نمی‌شود تا مرغ عشق‌هایی که تشنه‌ان از سرما در تاریکی رو به روشنایی قبل از سپیده می‌لرزند، به هوای دوباره دیدن طلوع و حس گرمی خورشید بر تنشان، بال بر هم زنند و نخوانند و می‌خوانند مرغ عشق‌ها از عشق باز قبل از طلوع و بال برهم می‌زنند بی‌اعتنا به سرمای که به جانشان افتاده. صبح بخیر! سلام روزی دیگر سرشار از عشق و امید، با طلوع و گرما و نور خورشید پر از آتشی که بی‌بهبانه هر صبح در پایان شب از راه می‌رسد. پس بی‌لحظه‌ای درنگ، نفس عمیق بکشیم و قدم برداریم و قدم بگذاریم

**طلوع نامه**

**محمدرضا شوق الشعرا**

